دوست و دوستى

مفهوم دوست و دوستى

قسمت اول

نادعلى صالحى

دوسـت, يـعـنـى رفيق, همدم, همراه, يار, مددكار, معشوق, محبوب, مهربان, ضد دشمن.

دهـخـدا بـه نقل از محققان مختلف مى نويسد: دوست, يعنى محب, يك دل, يـك رنـگ, خـيرخواه, يار, رفيق, مانوس, آشنا, هم دل, مقابل دشـمـن, آن كه نيك انديشد و نيك خواهد, مقابل دشمن كه بدانديشد و بـد خـواهـد. ظـاهرا در اصل (دوس) بوده كه به معناى چسبيده و پـيـوستن به چيزى است و به مرور ايام از معناى اصلى مهجور گشته و به معناى ماخوذ شهرت گرفته است.

دوستى, يعنى يارى, رفاقت, محبت و عشق, نزديكى, هم دلى و هم دمى بين دو نفر بدون وجود رابطه خويشاوندى سببى يا نسبى.

دوسـتى (حالت و صفت, و عمل دوست, محبت, يگانگى, صداقت و مودت و خـيـرخـواهـى, رفـاقت و يارى و مهر, خلاف خصومت و مقابل دشمنى و عداوت و بغض است.)1

دوستى, رابطه اى است كامل تر و برتر از معاشرت ساده و هم زيستى مـعـمـولـى. يك فرد ممكن است در محيط زندگى, يا محل كار, يا سر كـلاس بـا افـراد مختلف برخورد داشته باشد بدون اين كه بين او و آنـان صـمـيميت و هم دلى و همراهى وجود داشته باشد; چنين رابطه اى را دوسـتـانه نخوانند. دوستى گوهرى است گران سنگ و وديعه اى اسـت الـهـى, رابـطـه اى است از عمق دل و جان و وحدت آفرين, كه انـسـان هـا را بـه هـم پـيوند داده, دل سوز يك ديگر و هم دم و همراه مى سازد و در غم و شادى ها شريك و دم ساز مى كند.

امـيـرمـومـنـان على(ع) مى فرمايد: (الاصدقاء نفس واحده فى جسوم مـتـفرقه2; دوستان, يك روح اند در جسم هاى جدا جدا و گوناگون.)

نياز انسان به دوست

نسان موجودى است اجتماعى كه عشق و علاقه به زندگى توام با رفاقت و دوسـتـى و انـس بـا ديگران يكى از ضرورت هاى سازمان وجودى او اسـت. حـضرت على(ع) مى فرمايد: (من فقد اخا فى الله فكانما فقد اشـرف اعضائه3; كسى كه دوست پاك ضمير خود را كه براى خدا با وى پـيـونـد دوسـتـى داشته از دست بدهد, مثل اين است كه شريف ترين اعـضـاى بدن خود را از كف داده است). و باز مى فرمايد: (الغريب مـن لـيـس له حبيب4; غريب كسى است كه او را دوست نباشد.) احساس نـياز به معاشرت صميمانه و هم دلى و همراهى با ديگران, علاوه بر ايـن كـه يكى از جلوه هاى زندگى اجتماعى به شمار مى رود, ندايى اسـت بـرخـاسـته از اعماق وجود انسان كه او را به ايجاد ارتباط دوسـتـانـه و تـماس با هم نوع فرا مى خواند. هيچ انسانى با قطع پـيـونـدهـاى دوسـتـانه و بريدن از هم نوع و انزواگرايى و گوشه گـيـرى, احـسـاس آرامش نمى كند. اگر در مواردى خاص ديده مى شود بـرخـى افراد به انزواطلبى كه نوعى بيمارى است و يا زندگى فردى روى مى آورند, بدون شك علت يا علل آن را بايد در جايى ديگر جست وجـو كرد. به همان ميزان كه انسان از ارتباط دوستانه با ديگران همراه با صفا و صميميت و يك رنگى لـذت مى برد و احساس آسايش و راحتى مى كند, از تنگناهاى ناشى از فقدان زندگى جمعى و قطع رشته مودت و دوستى با ديگران رنجور و آشـفـتـه و مـضطرب مى گردد.

هيچ چيز براى انسان غم انگيزتر و آزاردهـنـده و كشنده تر از اين نيست كه احساس كند در اين دنياى پـهناور, يكه و تنها است و هيچ قلبى براى او نمى تپد.

البته پر واضـح اسـت كـه هـر نوع رابطه دوستانه از چنين خاصيتى برخوردارنـيـست; بسيارند افرادى كه به علت ناآشنايى با معيارها و مشخصه هـاى يك معاشرت و رابطه دوستانه سالم, با افرادى ناباب كه نقاب دوسـتـى بر چهره داشته اند,طرح دوستى ريخته و زندگى را بر خود نـاگـوار و سرمايه هاى وجود خويش را به تباهى كشيده اند.

دوستى و مـعـاشرت صميمى و سالم نشانه هايى دارد كه در بخــش هاى بعد به آن اشـاره خـواهـيـم كـرد.

وانـگـهى مسئله دوست براى نوجوان كـه خـصـوصيات دوران كودكى را پشت سر گذاشته و با ورود به مرحله اى نو در آستانه زندگى جمعى و فعاليت هاى اجتماعى قرار گرفته است,از اهميت بيش ترى برخورداراست.

در دوران نـوجـوانى, نياز به دوست از هر دوره اى محسوس تر است. نـوجـوانان با ورود به مرحله اى جديد از زندگى و قدم گذاشتن به مـحـيـطـ اجـتـمـاع براساس اقتضاى سن و براى تكميل شخصيت و نيز بـرآوردن نـيـاز طـبيعى و ميل باطنى خود, به گزينش دوستان خويش روى مـى آورند و نوعا به لحاظ بى تجربگى و ناآشنايى با شگردهاى دشـمـنـان دوست نما, در معرض دشوارترين و حساس ترين شرايط قرار مـى گـيـرنـد و ايـن وضعيت مى طلبد كه اولا: خود نوجوانان مسئله دوسـت را جدى بگيرند و به دور از انگيزه هاى زودگذر و با آگاهى كـامـل, درهاى دوستى را بر روى ديگران بگشايند و ثانيا: بزرگان با تجربه كه چنين مراحل دشوارى را پشت سرگذاشته اند, دوستانه و بـدون تـحـميل عقيده و يا اعمال سليقه هاى تعصب آميز غير منطبق بـا شـرايـطـ و واقعيت هاى موجود, آنان را در گذر از اين مرحله بـحـرانى و در راستاى تامين اين نياز طبيعى و مشروع مدد رسانده و همراهى كنند.

اهميت دوست

هـمان طور كه بدن انسان از خوراكى هاى گوناگون تاثيرپذير است و نـيـرو مـى گـيرد, روح و روان او نيز از راه هاى مختلف از جمله مـحـيط زندگى و مصاحبت و همراهى با دوستان, صفات زشت و زيبا را كـسـب مـى كند. هرگز نمى توان موفقيت ها, پيروزى ها, شكست ها و نـاكـامـى هـاى زندگى را بدون ملاحظه جاذبه هاى محيط بررسى كرد. اثـرات مـحـيـطـ به همان ميزان در شخصيت اخلاقى و اجتماعى افراد دخيل اند كه تربيت و توارث در اين زمينه ايفاى نقش مى كنند.

پـيـامبر اكرم(ص) مى فرمايد: (المر على دين خليله فلينظر احدكم مـن يـخالل5; هركس به طريق و روش دوست خود است, پس هريك از شما بايد ببيند با چه كسى دوست مى شود.)

اسـتـاد شـهيد مرتضى مطهرى(ره) در اين زمينه مى فرمايد: (تاثير مـعاشرت چه در جهت نيكى و چه در جهت بدى خيلى واضح و روشن است. آدمـى روح بـسيار حساسى دارد, زود تحت تاثير واقع مى شود. ممكن است بعضى اشخاص خودشان را گول بزنند و خيال كنند محيط و معاشرت در آن هـا تـاثـير ندارد, ولى اشتباه است. انسان با روحى بسيار حـسـاس و قـابل تغيير آفريده شده... صلاح و فساد بدون آن كه خود اشخاص بفهمند از فردى به فردى سرايت مى كند.

مى رود از سينه ها در سينه ها

از ره پنهان صلاح و كينه ها

هم نشين اهل معنا باش تا

هم عطايابى و هم باشى فتا

يك زمان هم صحبتى با اوليا

بهتر از صد ساله طاعت بى ريا

گر تو سنگ خاره و مرمر بوى

چون به صاحب دل رسى, گوهر شوى

حـضرت على(ع) فرمود: سواعلموا ان يسير الرياء شرك و مجالسه اهل الهوى منساه للايمان; بدانيد كه رياى كم, شرك به خدا و هم نشينى بـا هـواپـرسـتـان, فراموش خانه ايمان استز. تعبير بسيار رسا و كـامـل همين است كه على(ع) فرمود: فراموش خانه است; يعنى انسان آن قدر تحت تاثير دوستان و معاشران بد هست كه تا وقتى كه با آن هـا هست, مثل اين است كه او را در فراموش خانه برده اند, افكار و عـقـايـد پاك خود را موقتا از ياد مى برد, مثل اين است كه در آن وقت هم چو افكار و عقايدى نداشته است.)6

شعرى است منسوب به عدى بن زيد كه مى گويد:

عن المرء لاتسئل و سل عن قرينه

فكل قرين بالمقارن يقتدى

اذا كنت فى قوم فصاحب خيارهم

ولاتصحب الاردى فتردى مع الردى7;

درباره خود فرد سوال نكن و از هم نشين او بپرس, چرا كه هركس در خـلـق و خـوى خـود از هـم نـشين پيروى كند. وقتى ميان گروهى از انـسـان هـا بـودى بـا خوبان آن ها همراه باش و با آدم هاى پست مباش كه همانند آنان پست شوى.)

امام على(ع) در نامه اى به حارث همدانى مى نويسد: (از رفاقت با كـسـانـى كه افكارشان خطا و اعمالشان ناپسند است پرهيز كن, چرا كـه آدمـى بـه رويه و روش دوستش خو مى گيرد و به افكار و اعمال وى معتاد مى شود.)8

سعدى در گلستان مى گويد:

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب كهف روزى چند

پى نيكان گرفت و مردم شد

و نيز مى گويد:

گلى خوش بوى در حمام روزى

رسيد از دست محبوبى به دستم

بدو گفتم كه مشكى يا عبيرى

كه از بوى دل آويز تو مستم

بگفتا من گلى ناچيز بودم

وليكن مدتى با گل نشستم

كمال هم نشين در من اثر كرد

وگرنه من همان خاكم كه هستم

بـى جـهـت نيست كه گفته اند: آب اگر از كنار باغ ها و شكوفه ها عبور كند خوش بو و اگر از كنار لجن زار بگذرد بدبو است.

قـرآن كـريم در زمينه نقش مثبت و منفى دوست در سرنوشت انسان از قـول انـسـان هـاى ستم كار در روز قيامت به هنگام روبرو شدن با آثـار و نـتايج اعمالشان مى فرمايد: (ويوم يعض الظالم على يديه يـقـول يـا لـيتنى اتخذت مع الرسول سبيلا يا ويلتى لم اتخذ فلانا خـلـيـلا9; و روزى[ خـواهد آمد] كه ستم كار, دستان خود را گزد و گـويـد: اى كاش راه رسول را در پيش گرفته بودم! واى بر من, كاش فلانى را دوست نمى گرفتم.)

بـديـن جـهت است كه امام رضا(ع) از پدر بزرگوارش نقل مى كند كه لـقـمـان حـكـيم به فرزندش فرمود: (يا بنى اتخذ الف صديق والالف قـلـيـل ولا تتخذ عدوا واحدا والواحد كثير10; اى پسر! هزار دوست بـگير در حالى كه هزار دوست كم است و يك دشمن مگير كه يك دشمن, بسيار است.)

تـاثـير دوست در زندگى و سرنوشت انسان و اهميت آن چيزى نيست كه بـتـوان آن را انـكـار كـرد. مجموع توصيه ها و هشدارهاى اولياى گـرامـى اسلام در زمينه انتخاب دوست و پرهيز از معاشرت با افراد نـاشـايست, با توجه به همين موضوع ارائه شده است كه در بخش هاى بعد به برخى از آن ها اشاره خواهيم كرد.

نشانه هاى دوست خوب

قـال رسـول الله(ص): (من اراد الله به خيرا رزقه خليلا صالحا11; هـرگـاه خداوند بخواهد به كسى چيزى عطا كند, يك دوست خوب نصيبش مى كند.)

سقراط مى گويد: (هركس آرزو و آرمانى دارد; يكى اسب مى خواهد, و ديـگـرى سـگ, سـومـى پول و چهارمى افتخار و قس على هذا, ولى من تـرجـيـح مـى دهـم بـه جـاى ايـن هـمه چيزها يك دوست خوب داشته باشم.)12

در اين كه داشتن دوست خوب عطيه اى الهى و يكى از آرزوهاى انسان هـاى خـردمند و فهميده است, ترديدى نيست. هر انسان برخوردار از طـبـعى سليم و فطرتى پاك, از هر طيف و گروه و صاحب هر انديشه و مـرامـى كـه باشد, از داشتن دوست خوب لذت مى برد و احساس شعف و سـربـلـندى مى كند. اين طور نيست كه كسى از معاشرت با دوست خوب مـتـنـفـر و گـريزان باشد يا از داشتن دوست بد, مسرور و شادمان گردد. اين نكته اى است اتفاقى كه در آن بحثى نيست.

امـا در مـسـئله معرفى و تجزيه و تحليل دوست خوب و ارائه نشانه هـاى آن, ديـدگـاه ها متفاوت است. هر فرد و هر گروه با توجه به ارزش هـا و مـكـتـب و آيين مورد قبول خود و برداشتش از زندگى و خـوش بـخـتى نظرى دارد و معيارهايى را متناسب با آن چه پذيرفته است ارائه مى دهد.

بـه طـور كـلى نشانه هايى كه در راستاى معرفى دوست خوب بيان مى شـود بـا گرايش هاى فكرى و معتقدات مورد قبول افراد و خط مشى و سليقه آنان در زندگى كاملا هم آهنگى و سنخيت دارد. همان گونه كه در زمـيـنـه دوستى هاى متداول بين مردم اين مسئله وجود دارد كه اطـفـال تـرجـيـح مـى دهـند با اطفال به سر برند و نوجوانان با نـوجـوانـان و پـيران با پيران هم فكر خود; در اين جا نيز همين نـكـتـه وجـود دارد. هركس, فردى را شايسته دوستى مى داند كه با عـقيده و فكر و ديد او نسبت به زندگى و ارزش هاى آن موافق و هم آهنگ باشد.

كبوتر با كبوتر باز با باز

كند هم جنس با هم جنس پرواز

عـلـى(ع) مـى فـرمايد: (كل امرء يميل الى مثله13; هر انسانى به همانند خود متمايل است.)

در تـفـسـيـر صـافـى, ذيـل آيـه 26 از سـوره نور كه مى فرمايد: (الـخـبـيـثـات لـلخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والـطيبون للطيبات; زنان ناپاك براى مردان ناپاك و مردان ناپاك بـراى زنـان ناپاك و زنان پاك براى مردان پاك و مردان پاك براى زنـان پـاك هستند, آمده است: روزى امام حسن مجتبى(ع) وارد مجلس مـعـاويـه شـد و پـس از ملاحظه معاويه و اطرافيان او كه همگى از مـطـروديـن و بـازماندگان دوران جاهليت بودند, با تلاوت بخش اول اين آيه فرمود:

سـهـم والـلـه يـا معاويه انت و اصحابك هولاء وشيعتك; آن زنان و مـردان نـاپاك به خدا قسم تو هستى اى معاويه و كسانى كه اين جا اطـراف تو را گرفته اند و پيروان توز. و[ آن گاه] با تلاوت بخشى ديـگـر از آيه كه مى فرمايد: مردان و زنان پاك براى يك ديگرند, فـرمـود: سهم, على بن ابيطالب واصحابه وشيعته; آنان على بن ابى طالب و اصحاب و پيروان آن حضرت هستندز.)

اين سخن حضرت به قدرى محكم و متين و استوار بود كه چون از مجلس مـعـاويـه برخاست, آنان لب فرو بستند و اعتراضى نكردند, چرا كه خـود آنـان بـه خـوبـى مـى دانـستند آن چه معاويه و پيروانش را شـايـسـتـه يك ديگر كرده است, هم سنخ و هم فكر و هم عقيده بودن آنـان, و آن چـه امـيرمومنان على(ع) و شيعيان آن حضرت را درخور يـك ديـگـر قـرار داده است, جهت و هدف و آرمان واحد داشتن آنان است.

از آن جـا كـه ما مسلمانيم و اسلام را مكتب جاويد و دستوراتش را اصـولـى و سـازگار با طينت پاك و سرشت خويش و بهترين نسخه براى سـامـان بـخـشيدن به امور دين و دنياى خود مى دانيم, و از طرفى مـعـتـقديم ظريف ترين و ارزش مندترين دوستى ها آن است كه رنگ و بـوى مـعـنـوى داشـتـه بـاشـد و بـراساس ارزش هاى دينى, عقلانى, زيـربـنـايـى و مـاندگار طرح ريزى شده باشد و نه براساس هواهاى نـفـسانى و امور فريبنده ظاهرى و زودگذر, در مسئله بررسى نشانه هاى دوست خوب بيش تر از اين زاويه به موضوع مى نگريم و با توجه بـه آن چـه از پيش كسوتان اين مكتب و الگوهاى بشرى يعنى امامان مـعصوم(ع) به ما رسيده است, به بررسى موضوع مى پردازيم, چرا كه عـلـى(ع) فـرمـوده اسـت: (لايصحب الابرار الا نظرائهم14; همراهى و مـصـاحـبت نمى كنند ابرار و نيكان را مگر كسانى كه همانند آنان هستند.)

تـوجـه بـه مـوضـوع از ديدگاه مورد نظر مخصوصا در شرايط فعلى و اوضـاع نابسامان كنونى, بسيار ضرورى مى نمايد. متاسفانه امروزه شـاهـديم كه با مدرنيزه شدن زندگى و بروز تفكرات نوگرايانه غير اصولى و تقليدمآبانه, بسيارى از دوستى ها و رفاقت هاى موجود در مـيـان نـوجـوانان و جوانان ما از نوع دوستى هاى اساسى و واقعى نـيـست و با جاى گزين شدن يك سرى معيارهاى فريبنده جديد به جاى مـعـيارهاى اصولى و زيربنايى, روابط ميان نوجوانان و جوانان ما بـه مـرز بـسـيـار خطرناك و بحران سازى رسيده است. بنابراين با تـوجـه به آن چه از امام صادق(ع) نقل شده است كه فرمود: (الا كل خـلـه كـانت فى الدنيا فى غير الله عزوجل فانها تصير عداوه يوم الـقـيامه15; هر دوستى اى كه در دنيا براى خدا نباشد, در قيامت بـه عـداوت و دشـمـنـى تـبـديل مى شود), بر ما است كه با احساس مـسـئـولـيـتـى بيش از پيش در معرفى معيارهاى صحيح براى انتخاب دوست, نسل جوان خود را راهنما و مرشد باشيم.

معيارهاى انتخاب دوست

الف) برخوردارى از روح اجتماعى:

امـام صـادق(ع) مى فرمايد: (لاخير فى صحبه من لم ير لك مثل الذى يـرى لنفسه16; هيچ ارزش و بهايى ندارد رفاقت و دوستى با كسى كه آن چه براى خود مى خواهد, براى تو نخواهد.)

حـسـاسيت نسبت به مشكلات و نيازها و نابسامانى هاى اجتماعى, يكى از صـفـات بـرجـسته و پسنديده اهل ايمان است. افرادى كه براساس ايـمـان بـه مبدا و معاد و ساير مقدسات, پيمان دوستى بسته اند, خـود را جـداى از ديگران نمى دانند و همواره به فكر هم نوعان و دوستان خود هستند.

اسـتـاد شـهـيـد مـرتضى مطهرى(ره) با اشاره به حديثى از پيامبر اكـرم(ص) مـى نـويـسد: (مثل اهل ايمان در دوستى متبادل و عاطفه مـشـترك, همانا مثل يك پيكر است كه چون عضوى درد مى گيرد, ساير اعـضاى جسد بى قرارى و هم دردى مى كنند, درجه حرارت بدن بالا مى رود و تـب عارض مى گردد, استراحت و آسايش از تمام بدن رخت برمى بندد, بى خوابى پيدا مى شود.

خاصيت موجود زنده اين است كه بين اعضا و اجزا همكارى و هم دردى و هـم آهـنگى هست. و آن جماد و مرده است كه از خراب شدن يك جزء اثـرى در سـايـر اجزا[يش] ديده نمى شود. جامعه نيز به نوبه خود حـيات و ممات دارد. روح اجتماعى نيز به نوبه خود حقيقتى است از حـقـايـق ايـن جـهان. اگر روح اجتماعى وجود داشته باشد و جامعه زنـده و جـان دار بـاشد, بدون شك هم دردى و همكارى در آن جامعه وجـود دارد; ديگر در آن جامعه جنس تقلبى براى يك ديگر تهيه نمى كـنـنـد, به يك ديگر كم نمى فروشند, رعايت انصاف و عدالت را مى نمايند و در خوشى و ناخوشى ديگران شريك مى باشند.)17

در حـقـيـقت, انسان برخوردار از روح اجتماعى, انحصارگر و منفعت طـلـب نـيـست كه همه خوب ها را منحصرا براى خود بخواهد و با در نـظـر گـرفـتـن منافع خود همانند مگس تا زمانى به رابطه خود با ديـگـران ادامه دهد كه منافعش ايجاب مى كند. اين دغل دوستان كه مى بينى/ مگسانند گرد شيرينى; بلكه او انسان فداكار و باانصافى اسـت كـه در بـرخـوردهـاى اجتماعى همواره خود را جاى ديگران مى گـذارد و بـراى ديـگـران هـمـان را پسند مى كند كه براى خود مى پسندد و همان را بد مى شمرد كه براى خود بد مى داند.

افـراد بـرخـوردار از چنين روحيه عالى و ارزش مند, شايسته ترين دوسـتـان و بـهـترين همراهانى هستند كه انسان مى تواند در پرتو خـير و بركت و با تكيه بر دوستى هاى صميمانه و پايدار آنان, بر مـشـكلات زندگى و ناملايمات و سختى هاى روزگار چيره گشته و زمينه هاى رشد و نيل به سعادت و خوش بختى را براى خود فراهم سازد.

نـوع دوسـتـى و نـوع گـرايـى ايـن قـبيل دوستان, مهم ترين عامل بـازدارنـده اى است كه آنان را از هر نوع خيانت و خسارت و زيان رسـانـدن بـه دوسـتـان خـود باز مى دارد. قلب چنين افرادى براى دوسـتانشان مى تپد, دست و پا و گوش و زبان و تمام وجود آنان در راسـتـاى مـنافع دوستانشان در تكاپو و فعاليت است, آنان در صدد كـاسـتن از بحران ها و مشكلات دوستان خود هستند و نه مشكل ساز و بحران آفرين.

الـبـتـه در ايـن مـيـان نبايد از دوست نمايان دام گسترى كه با اظـهـارات و خـدمـات فـريـب كـارانه خود در صدد به دام انداختن نـوجـوانـان ساده و كم تجربه هستند, غافل بود. آنان با چهره اى حـق بـه جـانب, خود را در قالب دوستان فداكار و دل سوز جلوه مى دهـنـد تـا با وسوسه ها و حيله هاى شيطانى و اغواكننده, دوستان خـود را بـه گـم راهى و ناپاكى كشانده و به انواع گناه و پليدى آلـوده سـاخـتـه و به هدف هاى ناجوان مردانه و شيطانى خود نايل آيـنـد. و هـمين نكته است كه ما را وادار مى سازد تا با احتياط كـامـل و بـا بررسى مجموع فعل و انفعالات و افكار و انديشه ها و عكس العمل افراد, دوستان خود را گزينش و انتخاب كنيم.

ب. خيرخواهى و انصاف:

طبع هر انسان طورى است كه نسبت به افراد هم فكر و هم عقيده خود و كـسـانى كه ديدگاه و نظر او را در مسائل مختلف زندگى بپذيرند و تـايـيـد كـنند, علاقه نشان مى دهد و از آن ها بيش تر خوشش مى آيـد. فـرق نمى كند مسئله مورد توافق, موضوعى كم ارزش و پيش پا افتاده باشد يا مسئله اى مهم و قابل توجه; او نسبت به افراد هم آهـنـگ بـا خـود در حمايت از يك تيم ورزشى با لباسى مخصوص (مثلا قـرمز يا آبى) به همان ميزان اظهار علاقه مى كند كه نسبت به طرف داران خـود در مسائل خانوادگى, اجتماعى, يا حاميان خود نسبت به خط مشى ها و موضع گيرى ها و يا گروه هاى سياسى.

بـه طـور كـلـى تعريف و تمجيد و به به و احسنت گفتن و طرف دارى كـردن ديـگران از آن چه ما پذيرفته ايم, براى هريك از ما انسان هـا ذاتا مسرت بخش و امرى طبيعى است و اين امر در متمايل ساختن و تـشـويـق افـراد به نزديك شدن به ديگران و برقرار كردن رابطه دوستانه با آنان بسيار موثر است.

در ايـن كه هيچ يك از ما انسان ها, به جز معصومان, مصون از خطا و اشـتـبـاه نـيستيم, ترديدى نيست. اين طور نيست كه هرچه را ما پـذيرفته ايم يا هر انديشه اى داشتيم و يا از هرچه خوشمان آمد, بـه جـا و درسـت باشد. ممكن است برخى از ديدگاه ها و داورى هاى مـا دربـاره مـسـائـل مـختلف نادرست و ناصحيح باشد. اما در اين مـسـئله كه آيا هركس نسبت به ما خوش بين بود و از فكر و انديشه و ديـدگاه ما در مسائل مختلف تعريف و تمجيد كرد و همواره مدح و ثـنـاى مـا را گـفت, شايسته دوستى و ارتباط مى باشد يا خير, با تـوجه به سطح فكر و فرهنگ افراد و برداشت آنان از دوست و دوستى در زندگى, ديدگاه هاى مختلفى وجود دارد.

افـراد سـطحى نگر و كوته فكر كه ظاهربين اند و به دوست و دوستى هـمـانـنـد كـالايـى يـك بـار مصرف مى نگرند و هدف هاى زودگذر و نـاپـايـدار در نـظـر آنـان جـلوه گر است, از اين قبيل تعريف و تـمـجيدها و به به و چه چه گفتن ها بسيار مسرورند و دوستان خود را از مـيـان كسانى برمى گزينند كه با هر فعل و هر حركتى كه از آنـان صادر مى شود موافق و هم ساز باشند و برخلاف كارى هاى آنان مـهر تاييد زنند و در مقابل خطاها و انحرافات و گناهان آنان دم فـرو بـرند و لب به اعتراض و انتقاد نگشايند. اما افراد خردمند و تيزبين كه با توجه به معيار خيرخواهى و انصاف, دوستان خود را بـرمى گزينند در اين مسئله راى و نظرى ديگر دارند. آنان در صدد اصـلاح و رشـد و تـعالى خويش اند و انتقاد سازنده را بر تعريف و تـمـجـيدهاى نابه جا و چاپلوسانه ترجيح مى دهند و با آغوشى باز بـه اسـتـقـبال امر و نهى و تذكرات سازنده دوستان خود مى روند.

آنـان در مـكـتـبـى تـربيت شده اند كه معتقد است بهترين دوستان كـسـانى هستند كه ديگران را به راه صواب و كار خير رهبرى كنند, عـيوبشان را به عنوان هديه بازگو نمايند و خطاها و اشتباهاتشان را يادآور شوند.

به اين روايات توجه كنيد:

\* پـيـامـبر گرامى اسلام مى فرمايد: (خير اخوانكم من اهدى اليكم عـيـوبـكـم18; بهترين دوستان شما كسى است كه عيب هاى شما را به شما هديه كند.)

\* حـضـرت عـلـى(ع) مـى فـرمـايـد:(خير الاخوان, اقلهم مصانعه فى الـنـصيحه19; بهترين دوستان تو كسى است كه در نصيحت كردن به تو كم تر اهل سازش باشد.)

\* بـاز از آن حـضـرت روايـت شده كه فرمودند: (الصديق الصدوق من نـصـحك فى عيبك وحفظك فى غيبك وآثرك على نفسه20; دوست واقعى تو كـسـى است كه تو را در عيبت نصيحت كند و در غيابت حفظ كند و تو را بر خود مقدم دارد.)

\* در جـاى ديـگر مى فرمايد: (صديقك من نهاك21; دوست تو كسى است كه تو را[ از بدى ها] باز دارد.) از ديـدگاه اسلام كسانى كه كارهاى زشت و ناپسند ما را زينت داده و خـوب جـلوه مى دهند و درصدد برطرف كردن عيب ها و نقاط ضعف ما برنمى آيند, خيانت كارند و لياقت دوستى و رفاقت ندارند.

\* امـيـرمومنان على(ع) پرسيدند: (اى صاحب شر; كدام دوست بدترين دوسـتان است؟ فرمودند: المزين لك معصيه الله22; آن كس كه معصيت و نافرمانى خدا را براى تو زينت كرده و خوب جلوه دهد.)

\* امـام صـادق(ع) مـى فـرمايد: (من راى اخاه على امر يكرهه فلم يـرده عـنـه وهو يقدر عليه فقد خانه23; كسى كه برادر خود را بر كـارى زشـت و نـاپسند ديد و او را در حالى كه قدرت داشت از كار زشتش باز نداشت, به او خيانت كرده است.)

الـبـته انتقاد و بازگو كردن عيب ديگران و محدوده آن براى خود, ضـوابـط و چارچوب مشخصى دارد كه بايد در جاى خود بررسى شود. از طـرفـى مسئله انتقاد با لزوم حفظ اسرار دوستان كه در روايات به آن اشـاره شده است, منافات ندارد. انتقاد در چارچوبى مشخص و به طـور خـصوصى و مخفيانه و براى اصلاح افراد انجام مى گيرد و لزوم حـفـظـ اسرار يعنى پرهيز از افشا و بازگو كردن عيب و نقص افراد پـيـش ديـگران با انگيزه لطمه وارد كردن به آبروى آنان صورت مى گيرد و اين دو با هم فرق دارند.

اين بود يكى ديگر از معيارهاى دوست خوب كه بازگو كردن نقاط ضعف و عـيـب دوسـتان در همين راستا و با انگيزه خيرخواهى و با توجه به مصلحت و نفع آنان صورت مى گيرد.

بـراى پـرهيز از طولانى شدن بحث, بررسى ديگر معيارها و ساير بخش هـاى مـرتبط با آن را در برنامه بعد دنبال مى كنيم. ان شاءالله

پرسش هاى پايه 3

1. معناى دوست و دوستى چيست؟

الف) دوست يعنى محبت و دوستى يعنى مددكار.

ب) دوست يعنى ضد دشمن و دوستى يعنى يار.

ج) دوست يعنى مهربان و دوستى يعنى هم دلى.

2. كدام گزينه صحيح است؟

الف) دوستان چند روح اند در يك جسم, سخنى از بزرگان است.

ب) هرگز نمى توان با بريدن از هم نوع, احساس آرامش كرد.

ج) ممكن نيست انسان به انزواطلبى گرفتار شود.

3. دوستى براى كدام دسته اهميت بيش ترى دارد؟

الف) كودكان.

ب) نوجوانان.

ج) سال خوردگان.

4. تكميل شخصيت, برآورده شدن نياز طبيعى و ميل باطنى, از نتايج چيست؟

الف) گزينش دوست.

ب) معاشرت و هم زيستى عادى.

ج) جوانى.

5.كدام گزينه كامل تر است؟

الـف) جـاذبـه هـاى محيط و تربيت و توارث در شخصيت انسان تاثير دارند.

ب) مـحـيـط زندگى و همراهى با دوستان, در موفقيت يا شكست انسان تاثير دارند.

ج) جـاذبه هاى محيط و همراهى با دوستان و توارث در شخصيت انسان اثر مى گذارند.

6. هم نشينى با هواپرستان فراموش خانه ايمان است يعنى:

الـف) ايـمـان, انـسـان را به فراموش كردن معاشرت با هواپرستان وادار مى سازد.

ب) نشست و برخاست با هواپرستان, انسان را به فراموش كردن ايمان وامى دارد.

ج) هواپرستان, انسان را از هم نشينى با مومنان باز مى دارند.

7. انسان برخوردار از فطرت پاك:

الف) از معاشرت با دوست خوب متنفر است.

ب) از داشتن دوست بد, مسرور مى گردد.

ج) از داشتن دوست خوب لذت مى برد.

8. از حديث (كل امرء يميل الى مثله) فهميده مى شود:

الف) نشانه هاى دوست خوب از ديدگاه اسلام با آن چه افراد براساس گرايش و سليقه خود مى پذيرند, ناهم آهنگ است.

ب) نـشـانـه هـاى دوست, با گرايش ها و خط مشى و سليقه افراد هم آهنگ است.

ج) تـمـايـل به برقرارى رابطه دوستانه با كسانى كه با انسان هم فكر و هم عقيده اند, نادرست است.

9. دوستى براساس ارزش هاى دينى و زيربنايى:

الف) با دوام و پايدار نيست.

ب) ظريف ترين دوستى ها است.

ج) ممكن است رنگ و بوى معنوى نداشته باشد.

10.عامل هم دردى و همكارى كدام است؟

الف) بى قرارى.

ب) شريك غم و شادى ديگران بودن.

ج) روح اجتماعى داشتن.

11. انسان را از خيانت به ديگران باز مى دارد:

الف) چيرگى بر مشكلات و سختى هاى روزگار.

ب) خود را جاى ديگران فرض كردن.

ج) زمينه هاى رشد و نيل به سعادت را فراهم كردن.

12. مسرت بخش بودن تعريف و تمجيد ديگران از ما:

الف) امرى طبيعى است.

ب) قراردادى است.

ج) در برقرار كردن رابطه با ديگران بى تاثير است.

13. هـركس از انديشه و ديدگاه ما در مسائل مختلف حمايت و تعريف كرد:

الف) دوست واقعى ما است.

ب) دوست ما نيست.

ج) مى تواند دوست ما باشد.

14. كدام گزينه ديدگاه امام صادق(ع) است؟

الـف) هـر دوسـتـى اى كـه در دنيا براى خدا نباشد, در قيامت به دشمنى تبديل مى شود.

ب) كـسـى كـه برادر خود را بر كار زشتى ديد و او را در حالى كه قدرت داشت از كار زشتش باز نداشت, به او خيانت كرده است.

ج) هر دو مورد.

15. صلاح و فساد:

الف) قابل سرايت اند.

ب) مسرى نيستند.

ج) از عوامل توارث به شمار مى روند.

پى نوشت ها:

1ـ لغت نامه دهخدا, كلمه دوستى.

2ـ غررالحكم, ج2, ص123.

3ـ تصنيف غررالحكم, ص414, حديث شماره 9461.

4ـ همان, حديث شماره 9455.

5 ـ ميزان الحكمه, ج5, ص297.

6 ـ شهيد مطهرى, حكمت ها و اندرزها, ص281ـ280.

7ـ روش زندگى, ص160.

8 ـ نهج البلاغه شهيدى, نامه 69.

9ـ فرقان (25) آيه 28.

10ـ وسائل الشيعه, ج5, ص407.

11ـ بحارالانوار, ج15, ص51.

12ـ لرداويرى, خوشى هاى زندگى, ص67.

13ـ غررالحكم, ج4, ص532.

14ـ همان, ج6, ص376.

15ـ مـيـزان الحكمه, حديث شماره ;10270 به نقل از: نورالثقلين, ج4, ص612.

16ـ بحارالانوار (طبع ايران), ج78, ص251.

17ـ شهيد مطهرى, همان, ص230ـ229.

18ـ ميزان الحكمه, ج1, ص57.

19ـ غررالحكم, ج3, ص426.

20ـ همان, ج2, ص76.

21ـ همان, ج4, ص211.

22ـ بحارالانوار (همان) ج74, ص190.

23ـ همان, ج75, ص65.